



(مقاله پژوهشی)

مفهوم‌سازی کار بیهوده و تصویرسازی از بیهوده‌کاران در نهج البلاغه

علی نجفی ایوکی^{۱*}، مرضیه سادات کدخدایی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۱

(از ص ۸۳ تا ۹۹)

چکیده

کتاب گران‌سنگ نهج‌البلاغه مشتمل بر تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از عبارتهای دال بر مفهوم بیهوده‌کاری است که امام علی(ع) برای ترسیم میزان درجه عبث بودن یک کار، القای دور بودن خود از آن امور و در راستای به تصویر کشیدن میزان نزدیکی و خوگرفتن جبهه مقابل به آنها، از آن تعابیر بهره برده که با توجه به جنبه اقناعی آن تعابیر، شناسایی، استخراج و تحلیل آنها بسیار پراهمیت می‌نماید و نقش محوری در دریافت مفاهیم موردنظر امیر سخن دارد. در پرتو اهمیت مسأله، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی کوشیده ضمن شناسایی تعابیر دال بر بیهوده‌کاری و بیهوده‌کارانی که در نهج‌البلاغه حضور یافتند، به این موضوع بپردازد که در خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه، عمل مورد بحث، با چه استراتژی‌ای مفهوم‌سازی شده، چه شخص یا اشخاصی کارشان، نمود بیهودگی و بیهوده‌کاری است و چه تصویری از آنان ارائه شده و عموماً ریشه آن امور در چیست. بررسی نشان از آن دارد که حضرت کوشیده در راستای اصلاح امور و روشنگری، با کاربست تشبیه و عینی‌سازی امور موردنظر، مخاطبان بیهوده‌گرا را متوجه گزفهمی‌شان نماید و در همان حال با تصویرسازی بی‌بدیل، مانایی و ماندگاری مفهوم سخن خود را در ذهن مخاطب بالا ببرد. دیگر اینکه بحث زمامداری و خلافت، محور بیشتر سخنان مشتمل بر بیهودگی و بیهوده‌کاری بوده است.

کلید واژه‌ها: نهج‌البلاغه، کار بیهوده، عینیت‌بخشی، تشبیه، اقناع.

۱. دانشجویار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

۱. مقدمه

قدر مسلم این است که در تمامی زبان‌های زنده دنیا عبارت‌های رایج و متداولی وجود دارد که بار مفهوم بیهودگی و بیهوده‌کاری را بر دوش می‌کشند و سخنگویان آن به تناسب موقعیت، برای شخص یا اشخاصی که در نظرشان دست به انجام کاری بیهوده و بی‌ثمر می‌زنند استفاده می‌نمایند. ضرب‌المثل‌ها از مشهورترین این تعابیر هستند که به دلیل پرکاربرد بودن در میان افراد، مفهوم آنها زودتر در ذهن مخاطب ترسیم و تداعی می‌شود و گوینده با استفاده از این اصطلاحات می‌تواند به راحتی مقصود خود را به تصویر کشد.

به‌عنوان مثال در زبان فارسی ضرب‌المثل‌هایی همچون: آب در هاون کوفتن (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲)، آهن سرد کوفتن (همان: ۱۸)، خشت بر دریا زدن (انوری، ۱۳۸۴: ۴۱۰/۱) الفاگر کار بیهوده و تلاش بی‌فایده است و بار بیهودگی و بیهوده‌کاری را در این زبان بر دوش می‌کشند. در زبان عربی نیز تعابیر فراوانی با مضمون عمل بیهوده یا بیهوده‌کاری یافت می‌شود؛ مانند: یرقم علی الماء: بر روی آب می‌نویسد (العسکری، ۱۹۸۸: ۴۲۴/۲؛ الزمخشری، ۱۹۸۷: ۴۲/۲؛ عمرو آخرون، ۱۹۸۸: ۵۴۳؛ انیس، ۱۴۱۶: ۳۶۶) کالقبض علی الماء: یعنی همانند کسی که آب را در مشت می‌گیرد (الخوئی، ۲۰۰۰: ۴۲۷). گاهی نیز ممکن است بیهوده‌کاری در قالب شعر تصویرسازی شده باشد؛ به‌عنوان نمونه شاعر عرب زبان «عباس بن أحنف» سروده است: المستغیثُ بعمرو عند کربته/ کالمستجیر من الرمضاء بالنار (ثعالبی، ۱۹۰۸: ۴۶۷) یعنی یاری جوینده از عمر به هنگام سختی، مانند کسی است که از زمین گرم به آتش پناه ببرد!

در کنار تعابیرهای دال بر مفهوم بیهوده‌کاری، گاهی اوقات شخصیت‌ها نیز عهده‌دار آن مفهوم هستند؛ به‌عنوان مثال در اساطیر یونان و روم، «سیزیف» -همو که تخته‌سنگی از گودال عمیق بر دوش می‌کشد تا آن را بیرون از گودال ببرد، اما در آخرین لحظه آن تخته سنگ به پایین می‌غلتد، و او مجبور است هر روز این کار را تکرار کند تا به نتیجه برسد که البته هرگز هم به نتیجه نمی‌رسد (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ۲۷۳)- به‌عنوان نماد کنشگر بیهوده‌کار شهره عالم است.

مراجعه به کتاب گران‌سنگ نهج‌البلاغه و بررسی یکایک خطبه‌ها و نامه‌های آن، نشانگر این مسأله هست که امیر سخن بارها تلاش کرده است به تناسب موقعیت، عمل بیهوده‌کاران را برای مخاطب مفهوم‌پردازی کند و در فرایند انتقال معنا، کنش و کنشگر موردنظر را با هنرنمایی بالا تصویرگری نماید و از رهگذر آن، توان انگیزش و تداعی‌گری سخن خود را بالا ببرد و تأثیرگذاری کلام خود را دوچندان کند که البته شناسایی، استخراج و تحلیل مصداق‌های آن از اهمیت بالایی برخوردار است و به فهم بهتر متن می‌انجامد. در راستای تحقق این مسأله، پژوهش حاضر تمامی خطبه‌ها و نامه‌های کتاب یادشده را از این منظر موردبررسی قرار داده و با اتخاذ رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی به تبیین نمونه‌های استخراج‌شده پرداخته است.

۱-۱. بیان مسأله

در آموزه‌های اسلامی بارها بر این مسأله تأکید شده است که برخی پندارشان این است که همواره گفتارشان بر حق است و رفتار و کردارشان بر جاده صواب؛ حال آنکه در واقع چنین نیست و سعیشان باطل و نمود

بیهوده کاری است. به عنوان مثال، حضرت حق در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مبارکه کهف با اشاره به این مسأله فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ صَلَّوْا صَلَاتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ یعنی: بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ {آنان} کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. بنابراین اینکه مطمئن باشیم راه درست همان است که در آن قدم گذاشتیم و سعی و تلاشمان بیهوده نیست، مسأله‌ای بس مهم و حیاتی است.

بررسی خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه نشان می‌دهد که امام علی(ع) با نهایت ادب و نزاهت هر چه تمام‌تر (ر.ک: نجفی ایوکی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۱۳) در لابه‌لای گفتار خویش به مصادیقی از این بیهوده کاری و بیهوده کاران اشاراتی داشته است و به عمل بیهوده برخی از بیهوده کاران موضع‌گیری کرده و با تصویرسازی از آنان، در برابر بیهوده کاری اشخاص واکنش نشان داده و کوشیده با اتخاذ اسلوب‌های متنوع بیانی، تصویری عینی از کار بیهوده مخاطبان گزاندیش و بیهوده کار ارائه دهد و از رهگذر آن، به روشنگری و ارشادشان پردازد تا شاید دست از بیهوده کاری خود بردارند و به راه راست درآیند. بر این اساس دو پرسش محوری‌ای که این پژوهش در پی پاسخ به آن‌هاست از این قرار است: از نگاه امام علی(ع) بیهوده کاری به چه معنایی است و چه کسانی بیهوده کارند؟ عمل بیهوده‌گری عمدتاً با کاربست چه استراتژی یا استراتژی‌هایی مفهوم‌سازی گشته است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در باب پیشینه تحقیق باید گفت مقالاتی در مورد ضرب‌المثل‌ها و مفهوم بیهوده کاری به نگارش درآمده است از جمله: «بیهوده کاری در آینه ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی» از سید محمود میرزایی الحسینی (۱۳۹۱) در این مقاله پس از تعریف مثل در فرهنگ ایرانی و عربی، ضرب‌المثل‌های دال بر مفهوم کار بیهوده در هر دو فرهنگ مقایسه شده است.

«پژوهشی زبان‌شناختی در اصطلاحات و تعبیرات با مفهوم کار عبث و بیهوده در زبان روسی و مقابله آن با فارسی» از مریم شفق و احمد تمیم داری (۱۳۹۳) این پژوهش تعابیر مربوط به مفهوم «کار بیهوده و عبث» را در بین مردم ایران و روسیه مورد بررسی قرار می‌دهد و به این نتیجه رسیده است که اندیشه و ذهنیت هر دو ملت در برخی از اصطلاحات به هم شبیه هستند.

«سرگرمی و لهو در قرآن کریم» از سید حسین شرف‌الدین (۱۳۹۳) این پژوهش به بررسی نظر لغت‌شناسان و مفسران در مورد واژه‌های سرگرمی و لهو می‌پردازد که عده‌ای آن را اشتغال به کارهای باطل و التذاد بدون توجه به حصول نتیجه تعریف کرده‌اند که می‌توان آن را در زمره کارهای بیهوده قرار داد. به‌رغم اهمیت تحقیق‌های ارائه شده، تاکنون پژوهنده‌ای به شناسایی و استخراج کلام حضرت مبنی بر عدم انجام کار بیهوده در خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه نپرداخته و آنها را مورد تحلیل و ارزیابی قرار نداده است؛ به همین خاطر پژوهش پیش‌روی برای اولین بار در پی تحقق آن است و همین امر اهمیت این تحقیق را دوچندان می‌کند.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

شناسایی، استخراج، دسته‌بندی و تحلیل تعابیر دال بر کنش بیهوده‌کاری به کار گرفته شده در نهج‌البلاغه بسیار پر اهمیت و ضروری است؛ از آن روی که به فهم بهتر متن نهج‌البلاغه می‌انجامد و تصویر واقعی‌تری از محیط پیرامونی امام علی (ع) به مخاطب ارائه می‌دهد. نکته دیگر آنکه حضرت در دخالت‌دهی تعابیر مورد بحث، غرض ارشادی داشته و به همین خاطر، پرداخت و کشف لایه‌های زیرین آنها اهمیت ویژه دارد.

۲. بحث

بررسی و مطالعه تمامی خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که امام علی (ع) به اقتضای موقعیت و شرایطی که داشته به‌ناچار با افراد ناآگاه، گزاف‌فهم، منحرف، جاه‌طلب، بزدل، منافق و ... نیز سروکار داشته و کوشیده با روش‌های متعدد، آنان را متوجه اشتباهشان کند و امید داشته با ترسیم خطاهایشان و عینیت بخشی به عملکرد نادرستشان، اقناع شوند و به راست هدایت گردند. گاه نیز در موقعیت‌های مختلف در خصوص خود تصویرگری می‌نمود که تا چه میزان از کار بیهوده دور است و با آن فاصله دارد که در زیر ضمن عنوان‌گذاری براساس مضمون سخن، به بررسی و تحلیل نمونه‌های استخراج‌شده از کتاب یادشده می‌پردازیم.

۲-۱. بیهودگی در اقدام به کار پیش از فراهم شدن مقدمات

در تاریخ آمده است بعد از رحلت پیامبر (ص)، ابوسفیان و عباس برای بیعت به‌عنوان خلیفه نزد امام علی (ع) رفتند، اما حضرت با آگاهی کامل از شرایط جامعه و نیت سوء آنها، از پذیرفتن خلافت امتناع ورزید (ابن‌هشام، بی تا: ۳۰۸/۴) و برای توصیف بی‌ارزش بودن خلافت و بی‌رغبتی خود برای دستیابی به این جایگاه چنین گفته است: «هَذَا مَاءٌ آجِنٌّ وَلُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا آكِلُهَا وَتُجْتَنَى الثَّمَرَةُ لِعَبْرِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعْدَ أَرْبَعَةِ (خطبه ۵) این‌گونه زمامداری، چون آبی بدمزه و لقمه‌ای گلوگیر است، و آنکس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین شخص دیگری کشت کند (دستی، ۱۳۷۹: ۵۱). در این عبارت حکومت و زمامداری پیشنهادی ابوسفیان، به آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر تشبیه شده که به‌رغم ظاهری فریبنده، مشکلاتی را برای زمامداران به‌دنبال دارد. در پرتو این ذهنیت، حضرت در پاسخ به پیشنهاد و اصرار بر پذیرش خلافت بیان می‌دارد: برپایی حکومت الهی مستلزم وجود شرایطی است و قیام برای تشکیل چنین حکومتی، یارانی را می‌طلبد که نبود آنها کار را با شکست مواجه می‌کند و حاصلی جز بیهودگی و پشیمانی به همراه ندارد.

به دیگر بیان، صاحب سخن آورده است: مثال کسی که پیش از فراهم شدن مقدمات، اقدام به انجام کاری بس مهم زند، مثال باغبانی است که میوه را نارس بچیند! که البته رفتار این شخص همچون کشاورزی است که در زمین دیگری کشت نماید و در نهایت چیزی جز اندوه، افسوس و اتلاف وقت نصیبش نمی‌شود. به بیان ساده‌تر، امام (ع) خواسته بگوید: هر چیزی را وقتی است و هنوز وقت زمامداری او فرا نرسیده است؛ همچنان که چیدن محصول از درخت نیز وقت و موعد خاص خودش را دارد؛ چراکه اگر چنین نباشد به‌کاری

بیهوده دست خواهد زد، درست مانند کشاورزی که به جای کشت در زمین خود در زمین دیگری می‌کارد و به‌رغم تلاش فراوان، هیچ بهره‌ای نمی‌برد.

باری، حضرت با استفاده از استراتژی تشبیه مرکب، در چنین شرایطی، پذیرفتن خلافت را کاری بیهوده برمی‌شمارد و با جهت‌گیری سیاسی، می‌گوید به‌هیچ‌عنوان تن به چنین کار بیهوده‌ای نمی‌دهد. تشریح تشبیه موردنظر چنین است: حکومتی که شرایط اولیه آن برای زمامداری فراهم نباشد، همچون میوه نارس است، و اگر من بدون فراهم بودن شرایط، حکومت را بپذیرم و میوه نارس آن را بچینم، بسان کشاورزی هشتم که در زمین دیگری کشت می‌کند. وجه شبه یا وجه اشتراک دو سوی تشبیه، بیهودگی و بی‌ثمر بودن است و هدف از القای خبر، «استبعاد» است؛ یعنی دور بودن گوینده سخن از وضعیتی که ترسیم نموده است. در پرتو این توضیحات باید گفت: در عین اینکه صاحب سخن، با تصویرسازی و مفهوم‌پردازی، نقش کنشگر بیهوده‌گرا را داشته، اما از کنش بیهوده پرهیز نموده و تن به آن نداده است؛ زیرا نسبت به فرجام آن آگاهی کامل داشته است. با این نگاه، پیش‌اندیشی متکلم، بیهوده‌کاری را منتفی ساخته است.

۲-۲. بیهودگی در یاری جستن از افراد نالایق

امام (ع) در جنگ صفین، ابتدا مردم را از قبول پیشنهاد حکمیت برحذر می‌دارد و سپس به پذیرش آن فرامی‌خواند؛ برخی بر حضرت ایراد گرفتند که چرا یکبار ما را از این کار نهی می‌کنید و بار دیگر به آن امر می‌نمایید؟ (ابن سعد، ۱۴۱۸: ۲۳/۳) ایشان در پاسخ بیان می‌کنند: من قصد داشتم نبرد را ادامه دهم تا بر دشمن تسلط یافته و به پیروزی دست یابیم، ولی با وجود یارانی مانند شما چاره‌ای جز قبول حکمیت نداشتم و در ادامه آورده است: «وَلَكِنْ مِمَّنْ وَآلِي مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بَكُمُ وَأَنْتُمْ دَائِي كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا» (خطبه/۱۲۱) اما دریغ! با کدام نیرو بجنگم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟ شگفتا می‌خواهم به وسیله شما بیماری‌ها را درمان کنم، ولی شما درد بی‌درمان من شده‌اید؛ کسی را می‌مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می‌خواهد آن را بیرون کشد، در حالی که می‌داند خار در تن او بیشتر شکند و بر جای ماند (دستی، ۱۳۷۹: ۲۳۱).

با توجه به متن باید گفت: امکان درمان بیماری‌ها، بوسیله شخص یا اشخاصی که خود درد بی‌درمان دیگری هستند وجود ندارد و اگر کسی دست به چنین اقدامی بزند، کاری بیهوده کرده است؛ درست مثل این است که کسی بخواهد با خاری، خار دیگری را که در عضوی از بدن فرو رفته بیرون بکشد و چه بسا که آن هم، در حین کار بشکند و در کنار خار قبلی قرار گیرد! گفتنی است که به باور پژوهشگران تعبیر «كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا» در موقعیتی به کار گرفته می‌شود که شخص درخواست کمک و یاری از کسی نماید که رغبت و میل او با دشمن باشد (الخوئی، ۲۰۰۰: ۱۳۵/۸).

تشریح تشبیه تمثیل که به‌عنوان یک استراتژی در القای مفهوم موردنظر به کار گرفته شده چنین است: مثال منی که می‌خواهد به شما اعتماد کند و از شما برای رفع مشکل و پیروزی بر دشمن، یاری بجوید، مثال کسی است که می‌خواهد خاری را با خاری دیگر از بدن بیرون بیاورد! به دیگر بیان، متکلم بر آن بوده تا القا کند: شما خود مشکل هستید و احتمال زیاد می‌رود در فرایند جنگ با دشمن به من پشت کنید و با

دشمن یکی شوید، درست مانند خاری که ممکن است به قصد بیرون کشیدن خاری دیگر، در بدن شکسته شود و در کنار خار قبلی بنشیند؛ لذا حضرت هرگز تن به چنین کار بیهوده‌ای نمی‌دهد؛ چرا که گر چنین کند نتیجه زیانباری به همراه خواهد داشت.

با این نگاه، مشبه امری انتزاعی و مشبه‌به امری حسی است و عینی‌سازی مفهوم، به القای بهتر آن می‌انجامد و مانایی آن را در ذهن مخاطب بیشتر می‌کند. وجه اشتراک دو سوی استراتژی مورد بحث نیز بیهوده‌کاری است. با این حال، بیهوده‌کاری در این بافت به صورت مشروط ارائه شده است؛ چرا که متکلم آورده است: «می‌خواهم بوسیله شما...» که البته چون نسبت به نتیجه آن علم داشته، دست به چنین کاری نزده است. با این تفسیر در عین اینکه صاحب سخن در اینجا نقش کنشگر بیهوده‌کار را ایفا نموده، اما بیهوده‌کاری وی معلق است و به مرحله وقوع نرسیده است.

۲-۳. بیهودگی در آگاهی‌بخشی به فرد آگاه

معاویه در نامه‌ای به امام(ع) با ذکر عظمت پیامبر(ص) و ارزش نعمت اسلام به بیان فضایل یاران آن حضرت می‌پردازد و با تعریف از خلفای سه‌گانه، مخالفت خود را با بیعت امام(ع) اعلام می‌دارد و حضرت را به شرکت در قتل عثمان متهم می‌داند؛ توضیح اینکه بنابر باور ابن ابی الحدید این نامه را معاویه به سفارش عمروبن عاص برای تحریک امام علی(ع) و عصبانی ساختن ایشان نوشته است (۱۳۶۷: ۳۵۸/۶) حضرت در پاسخ، تعجب خود را از سخنان معاویه اینگونه بیان می‌دارد: «فَلَقَدْ خَبَأْنَا لِلَّهِ مِنْكَ عَجَبًا» (نامه/۲۸): راستی روزگار چه چیزهای شگفتی از تو بر ما آشکار کرده است! (دستی، ۱۳۷۹: ۵۱۳) که البته تأکید کلام با حرف «لام» و «قد» در عین اینکه القاگر شدت تعجب صاحب سخن است، در همان حال نشانگر میزان بی‌اساس و بیهوده بودن ادعای معاویه هم دارد.

امام(ع) در ادامه در راستای تصویرسازی بیهوده بودن سخنان معاویه آورده است: «إِذْ طَفَقَتْ نُحُورُنَا بِبِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا فَكُنْتُ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى التَّضَالِ» (نامه/۲۸) تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرمود، آگاه کنی و از نعمت وجود پیامبر باخبرمان سازی؟ داستان تو داستان کسی را ماند که خرما به سرزمین پرخرمای «هجر» برد! یا استاد خود را به مسابقه دعوت کند! (دستی، ۱۳۷۹: ۵۱۳) یعنی اینکه معاویه خبر را نزد کسی برد که خود از همه اخبار آگاه است!

همچنان که متن گواهی می‌دهد، گوینده در سخن خود، از ضرب‌المثلی استفاده می‌کند که در بین مردم به معنای انجام کاری بی‌ثمر است؛ توضیح اینکه اصل این ضرب‌المثل مربوط به تاجری از شهر هجر (از شهرهای بحرین) است که از شهر خود که مرکز پرورش خرماست، برای خرید کالا و سود حاصل از آن به بصره می‌رود و در آنجا چیزی ارزان‌تر از خرما پیدا نمی‌کند و سرمایه خود را تبدیل به خرما می‌کند و به شهر خود بازمی‌گردد و تمام خرما را به امید گران شدن در انبار ذخیره می‌کند، ولی هر روز از قیمت آن کاسته می‌شود تا آنکه تمام سرمایه‌اش فاسد شد و تباه گشت. به باور محققان این عبارت برای هرکس که کالایی را برای فروش و به دست آوردن سود به جایی ببرد که مرکز و معدن آن کالا می‌باشد کارایی دارد (بحرانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶/۴) و نمود بیهوده‌کاری و بی‌فایده بودن است. مثل «زیره به کرمان بردن» با همین

مضمون در فرهنگ فارسی نیز کاربرد دارد (عظیمی، ۱۳۸۲: ۴). گفتنی است که متکلم با کاربست ادات و تصریح به دو طرف تشبیه، ضرب‌المثل را از وضعیت استعاره تمثیلیه خارج و تبدیل به تشبیه تمثیل نموده است (ر.ک: جرجانی، ۱۹۹۲: ۶۸-۶۹).

در ادامه سخن، معاویه به تیراندازی تشبیه شده که استاد خود را دعوت به مسابقه یا مبارزه می‌کند تا بداند که آیا او تیراندازی می‌داند یا خیر! که البته نتیجه این کار نیز از همان آغاز آشکار است؛ زیرا کار بیهوده، نتیجه‌ای جز شکست و رسوایی به همراه ندارد؛ لذا معاویه نباید چنین کار بیهوده‌ای را انجام دهد. به هر روی تشریح تشبیه چنین است: معاویه‌ای که می‌کوشد به فرد آگاه، آگاهی ببخشد، مثال کسی است که با بیهودگی هرچه تمام‌تر خرما به شهری می‌برد که خود پر از نخلستان است؛ یا مثال شاگردی است که به عبث، استادش را به مبارزه فرا می‌خواند. بر اساس این تفسیر، در این متن با تشبیه تمثیلی روبه‌رو هستیم که وجه شبه آن بیهوده‌گری است؛ معاویه نیز کنش‌گر بیهوده‌گرای این متن است که متکلم با آوردن دو تصویر عینی، از او بیهوده‌کاری تمام عیار و شخصیتی مضحک آفریده است و از رهگذر افزودن مشخصه استدلالی و احتجاجی به متن، بر آن بود تا مفهوم ذهنی خود را به بهترین و موثرترین شکل به مخاطب القا نماید.

۲-۴. بیهودگی در پیمودن مسیر بدون راهنما

زمانی که طلحه و زبیر با فراهم کردن مقدمات جنگ جمل برای دومین بار بیعت خود را با حضرت نقض کردند و حضور چنین شخص آگاهی را در زندگی خود نادیده گرفتند و شایستگی و لیاقت ایشان را به‌عنوان خلیفه انکار کردند، حضرت فرمود: «أَقْنُتُمْ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَضَلَّةِ» (خطبه/۴) من برای واداشتن شما به راه‌های حق که در میان جاده‌های گمراه‌کننده بود، به پا خاستم (دستی، ۱۳۷۹: ۴۹) در این عبارت، امیر سخن خود را نگهبان آنها در یافتن و پیمودن راه حق معرفی می‌کند که به عقیده ابن‌ابی‌الحدید مخاطب امام (ع) طلحه، زبیر و پیروان آنان هستند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۸۷: ۷۵/۱).

وجود چنین فرد آگاهی زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که افراد، بدون راهنما در سرگردانی و حیرت فرو رفته‌اند و نمی‌توانند راه درست و حق را تشخیص دهند که حضرت به صورت تلویحی به گمراهی آنها اشاره می‌کند و می‌گوید: «حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُبْهُونَ» (خطبه/۴) در حالی که سرگردان بودید و راهنمایی نداشتید، تشنه‌کام هرچه زمین را می‌کندید قطره آبی نمی‌یافتید (دستی، ۱۳۷۹: ۴۹) و این بیهوده کاری نتیجه‌ای جز خستگی و سردرگمی به دنبال نداشت؛ زیرا قدم گذاشتن در راهی ناآشنا و بدون راهنما کاری بی‌فایده و بدون نتیجه است. توضیح اینکه حضرت آنها را در عصر عثمان به مسافران تشبیه می‌کند که راه را گم کرده و در بیراهه گرفتار شده و از تشنگی می‌سوزند و جای جای زمین را برای رسیدن به آب حفر می‌کنند ولی به آب دست نمی‌یابند امام (ع) به یاری آنها می‌آید تا از سرچشمه هدایت سیرایشان سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۴۲۵/۱).

لازم به ذکر است مضارع بودن افعال به کار رفته در مثل دال بر «استمرار تجدیدی» است (الطیبی، ۱۹۸۷: ۸۹-۹۰) یعنی این افراد همواره در پی یافتن راهنما هستند و در تفسیر عبارت چنین آمده است: آنها در

بیابان جهل و نادانی از تشنگی علم و دانایی نزدیک به هلاکت بودند و حضرت آنها را از هلاکت نجات داد (فیض الاسلام، ۱۳۶۵: ۳۴) بحرانی «ماء» را استعاره برای علم آورده است؛ زیرا ذهن گمراهان در تاریکی جهل فرورفته و جز آن حضرت راهنمایی نمی‌یابند (۱۳۷۵: ۵۴۴/۱). ولی به نظر می‌رسد منظور از «ماء» رهبر و راهنما باشد؛ زیرا امام (ع) در آخر خطبه می‌فرماید: «مَنْ وَتَقَّ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ» (خطبه/۴) آن کس که به وجود آب اطمینان دارد تشنه نمی‌ماند (دشتی، ۱۳۷۹: ۵۱). در توضیح این جمله آورده‌اند: کسی که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد دچار شک و تردید نمی‌شود؛ زیرا در مشکلات به فرمان رهبر خود عمل می‌کنند و در مسیر حق گام برمی‌دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۴۳۱/۱). در نهایت می‌توان گفت: منظور امام (ع) این است که اگر مردم به سخنان من گوش دهند و به وجود من اعتماد داشته باشند از گمراهی دور خواهند بود (الهاشمی، بی‌تا: ۱۳۴/۳).

به هر روی، تشریح آن تعبیر چنین است: ای طلحه و زبیر، مثال شمایی که به بنده اعتماد ندارید و بدون راهنمایی من در راه پرخطر گام می‌نهیید، مثال مسافران بی‌راهبر هستید که هرچه می‌روید به مقصد نمی‌رسید، یا مانند تشنه‌کامانی هستید که در جستجوی آب، زمین را می‌کنید و به آب نمی‌رسید! در این سخن، طلحه و زبیر کنشگران بیهوده‌گری هستند که متکلم با تصویرسازی خود، کنش بیهوده‌اندو را فرادید مخاطب قرار داده است؛ وجه اشتراک دو طرف، در این است که فرجامی جز شکست و بیهوده‌کاری در انتظارشان نیست؛ با این تفسیر، نمونه مورد بحث را می‌توان استعاره تمثیلیه در نظر گرفت که دو طرف، مستقیماً به یکدیگر نسبت داده نشده اما هسته اصلی سخن، تشبیه است. هدف صاحب سخن از انتخاب این استراتژی بیانی، ترسیم میزان بیهوده‌کاری و انحراف آنان از مسیر درست بوده است.

۲-۵. بیهودگی برای کسب جایگاهی فراتر از شأن

امام (ع) در پاسخ به نامه معاویه که وی را عامل کشته شدن عثمان، طلحه، زبیر و تبعید بانو عایشه می‌دانست، او را تهدید می‌کند که نزد من، همان شمشیری است که در جنگ بدر بر پیکر جدّ، دایی و برادرت زدم، سپس وی را مردی کوردل و بی‌خرد برمی‌شمارد و تلاش نافرجام وی را برای کسب قدرت و حکومت اینگونه به تصویر می‌کشد: «الْأُولَى أَنْ يُقَالَ لَكَ إِنَّكَ رَقِيتَ سُلْمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعٌ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ» (نامه/۶۴)؛ بهتر است درباره تو گفته شود از نردبانی بالارفتی که ترا به پرتگاه خطرناکی کشانده، و نه تنها سودی برای تو نداشته، که زیانبار است (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۵).

توضیح اینکه معاویه شیفته رسیدن به حکومت و مقام بود و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد، حال آنکه شایستگی این را نداشت که عهده‌دار امر خلافت باشد؛ لذا قدم گذاشتن در مسیری که فراتر از شأن و جایگاه شخصیتی اوست، کاری بیهوده محسوب می‌شود. امام (ع) نیز در قالب تعبیر کنایی، بی‌لیاقتی معاویه و بی‌فایده بودن تلاش را به وی گوشزد می‌کند و چنین می‌گوید: «لَأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالِّتِكَ» (نامه/۶۴) زیرا تو غیر گم‌شده خود را می‌جویی (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۵). این عبارت مثلی است برای کسی که خواستار غیر حق خود باشد (صالح، ۱۳۷۰: ۲۴۵/۲) که البته هرگونه تلاش در این زمینه با شکست مواجه می‌شود. گفتنی است صاحب سخن «کلمه «السلم» را استعاره برای حالتی آورده که معاویه مرتکب شده و جایگاهی

که وی درصدد رسیدن بدان جاست و با ذکر عبارت ارتقاء و بالا بردن، صنعت ترشیح به کار برده است» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲۰۵/۴).

صاحب سخن برای ترسیم روشن‌تر تلاش بیهوده معاویه برای کسب قدرت و حکومت دیگر بار آورده است: «وَزَعِيَّتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ» (نامه/۶۴) و غیر گله خود را می‌چرانی (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۵) یعنی همانند چوپانی هستی که گله دیگران را می‌چراند و در نهایت سودی عایدش نمی‌شود. متکلم در راستای عینیت بخشی بیهوده‌کاری معاویه برای کسب قدرت در ادامه آورده است: «طَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا فِي مَعْدِنِهِ» (نامه/۶۴) منصبی را می‌خواهی که سزاوار آن نیستی و در شأن تو نیست (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۵).

بر اساس آنچه گذشت باید گفت: در این نمونه‌ها که بن‌مایه سیاسی دارند، معاویه نقش کنش‌گر بیهوده‌کار را بازی کرده که تلاش وی برای کسب جایگاه، بی‌ثمر است؛ نکته دیگر اینکه در همه نمونه‌های مورد بحث، امر انتزاعی و عقلی (تلاش معاویه برای کسب قدرت) با استفاده از استراتژی تعابیر کنایی، عینت‌بخشی شدند تا هم دریافت مفهوم برای مخاطب راحت‌تر صورت پذیرد و هم مانایی آن در ذهن بیشتر باشد. بر این اساس، در متن با یک مشبه روبرو هستیم (تلاش معاویه برای کسب جایگاهی فراتر از شأن) و سه مشبه‌به (بالا رفتن از نردبانی که فرد را به خطر می‌اندازد، گمشده غیر خود را جستن، گله غیر خود را چراندن)؛ لذا تشبیه به کارگرفته شده در این متن، تشبیه جمع است و چون هیأتی به هیأت‌های دیگر مانند شده در شمار تشبیه مرکب و تمثیل قرار می‌گیرد، وجه اشتراک همه موارد یادشده، کنش بیهودگی، و کنشگر بیهوده‌کار نیز معاویه است که کنش وی به وقوع پیوسته است.

امیرمؤمنان در جایی دیگر و در پاسخ به نامه معاویه، از وی می‌خواهد دست از دشمنی با حق برداشته و در مسیر درست گام بردارد و در ادامه، مضمون نامه او را برآمده از پندارهای باطلی می‌داند که معاویه در سر خویش می‌پروراند که در عالم واقع هیچکدام از آنها قابل تحقق یافتن نیستند و عبارت «فَقَدْ سَلَكَتِ مَدَارِجَ أَسْأَلِكَ بِإِعَانِكَ الْأَبَاطِيلَ» (نامه/۶۵) تو با ادعاهای باطل همان راه پدران را می‌پیمایی (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۵) به ادعاهای باطل معاویه - ریختن خون عثمان، طلحه، زبیر و ... - اشاره می‌کند که بنابر اعتقاد شارحین منظور از «مدارج اسلاف» برنامه‌های ابوسفیان در مقابله با پیامبر(ص) و مسلمین و برافروختن جنگ‌های متعدد بر ضد مسلمانان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). جان مایه سخن این است که اقتدا به گمراهان و کارها و برنامه‌های بیهوده آنان، بیهوده‌گری دیگری است.

متکلم در ادامه سخن خود آورده است: «بِإِنْتِخَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ وَإِنِّي أَرَاكَ لِمَا قَدْ اخْتَرْتَنَ دُونَكَ» (نامه/۶۵) خود را به آنچه برتر از شأن توست نسبت می‌دهی و به چیزی دست دراز می‌کنی که از تو باز داشته‌اند (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۰۷) که این گفته نیز القاگر تلاش بی‌فایده معاویه برای دست یافتن به آرزوهای واهی است؛ زیرا شارحان منظور از نسبت دادن چیزی که در شأن او نیست را همان حکومت مصر و شام دانسته‌اند که انتظار داشت امام (ع) آنها را به او واگذار کند و جمله «ابتزازک ...» را اشاره به بیعتی می‌دانند که معاویه برای خلافت خود از اهل شام گرفت (مغنیه، ۱۹۷۳: ۱۶۶/۴) در کتب تاریخی نیز به اقدام معاویه مبنی بر

بیعت گرفتن از اهل شام برای خلافت پیامبر(ص) اشاره شده و این در حالی است که قبلا برای مطالبه خون عثمان از آنها بیعت گرفته بود (طبری، ۱۳۹۴: ۲۳۹/۴).

حضرت با تعبیر «أَسَاطِيرٌ لَّمْ يَخْكُهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ» (نامه/۶۵) آکنده از افسانه‌هایی بود که هیچ نشانی از دانش و بردباری در آن به چشم نمی‌خورد (دستی، ۱۳۷۹: ۶۰۷). به تحقیر شأن نویسنده نامه و محتوای آن می‌پردازد و الفاظ به‌کار رفته در نامه را نشانه جهل و بی‌اطلاع بودن نویسنده می‌داند و با چندین تشبیه به بیان این مطلب می‌پردازد که به دلیل عدم شایستگی، مقام خلافت هیچگاه به وی نمی‌رسد و تلاش در این زمینه کاری بیهوده تلقی می‌شود و اینکه: «أَصْبَحَتْ مِنْهَا كَأَقْبَاصِ فِي الدَّهَاسِ وَ الْحَابِطِ فِي الدِّيَاسِ» (نامه/۶۵) در نوشتن این نامه کسی را مانی که پای در گل فرو رفته و در بیغوله‌ها سرگردان است (دستی، ۱۳۷۹: ۶۰۷). یعنی حضرت، معاویه را به کسی تشبیه می‌کند که هنگام عبور از شنزار، پاهایش در زمین فرورفته و توان راه رفتن را از وی ربوده است، یا همچون شخصی که در تاریکی راه خود را گم کرده و از پیمودن ادامه مسیر عاجز است و تلاش این افراد برای رهایی از گرفتار شدن در زمین و یافتن مسیر درست نتیجه‌ای به همراه ندارد و بی‌فایده است.

صاحب سخن، پس از ارائه تصویری از شخصیت و خواسته‌های معاویه و در راستای تحقیر شخصیت وی، از او می‌خواهد که فکر عهده‌دار شدن خلافت یا واگذاری امور و مناصب حکومتی از طرف حاکم را از سر بیرون کند و وی را اینگونه مورد سرزنش قرار می‌دهد که: «تَرْقَيْتَ إِلَى مَرْقَبَةٍ بَعِيدَةٍ الْمَرَامِ نَارِحَةَ الْأَعْلَامِ تَقْضُرُ دَوْمًا الْأَثُوقُ وَ يُجَادَى بِهَا الْعَبُوقُ» (نامه/۶۵) یعنی مقامی را می‌طلبی که از قدر و ارزش تو والاتر است؛ جایگاهی که هیچ عقابی را توان پرواز بر فراز آن نیست و همچون ستاره دوردست «عیوق» از تو دور است (دستی، ۱۳۷۹: ۶۰۷).

متن بر این امر گواهی می‌دهد که صاحب سخن، تلاش معاویه برای رسیدن به مناصب حکومتی را عبث و بیهوده برمی‌شمارد؛ چرا که خواسته وی دست‌نیافتنی است؛ وی برای ترسیم دست‌نیافتنی بودن خواسته، با بهره‌گیری از بعد جغرافیایی اینگونه تصویرسازی می‌کند که هیچ عقابی نمی‌تواند بر بلندای آن پرواز کند و بسان ستاره عیوق با وی فاصله‌ها دارد؛ لذا هر تلاشی برای رسیدن به آن خواسته‌ها بی‌فایده و محکوم به شکست است.

به هر روی، امام(ع) در فرایند انتقال معنا به نقاشی و تصویرگری مفهوم پرداخته است و کوشیده از رهگذر آن تصویرگری‌ها، قدرت انگیزش و تداعی‌گری سخن خود را بالا ببرد؛ بر این اساس، طرح مجدد ادعای باطل گذشتگان و حرکت در مسیر آنان از سوی معاویه، نسبت دادن خود به اموری که برتر از شأن اوست، دست‌درازی به سوی چیزی که از آن منع شده است، طلب مقام و جایگاهی که فرسنگ‌ها از او دور است همگی با درون‌مایه بیهوده‌گری از سوی کنش‌گری چون معاویه در جایگاه مشبه قرار می‌گیرد، و پای در گل فرو رفتن و در بیغوله‌ها سرگردان شدن تصویرسازی‌هایی است که در جایگاه مشبه می‌نشیند. این نیز گفتنی است که هدف متکلم از انباشت و تعدد مشبه و عینی‌سازی تصویر مرتبط با وی، ترسیم شدت انحراف معاویه و نیز جایگیر نمودن پیغام متن در ذهن مخاطب است.

۲-۶. بیهودگی در اثبات مشارکت در جرم

زمانی که طلحه و زبیر اطمینان یافتند هیچکدام از امور حکومتی از طرف امام(ع) به آنها واگذار نمی‌شود، بیعت خود را با آن حضرت شکستند و با مطرح کردن خونخواهی عثمان مقدمات جنگ جمل را فراهم نمودند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳/۶۳؛ البلاذری، ۱۴۱۷: ۲/۲۱۸). حضرت در مورد خونخواهی عثمان که بهانه‌ای برای برپایی جنگ جمل بود این چنین می‌گوید: «وَأَنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ» (خطبه/۲۲) آنها حقی را می‌طلبند که خود ترک کردند و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند! (دستی، ۱۳۷۹: ۶۷). در ادامه در مورد ادعای بی‌مورد آندو مبنی بر شریک بودن امام(ع) در قتل عثمان آورده است: «فَلَيْتَن كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ هُمْ لَنَصِيْبُهُمْ مِنْهُ وَلَيْتَن كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَإِنَّا أَعْظَمُ حُجَّتِهِمْ لَعَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» (خطبه/۲۲) یعنی اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند، پس کیفر مخصوص آنهاست؛ مهم‌ترین دلیل آنها، به زیان خودشان است (دستی، ۱۳۷۹: ۶۷). لازم به ذکر است کاربست «إن» شرطیه، دال بر عدم قطعیت و عدم جزم بر وقوع شرط است (التفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۳۹). لذا منظور صاحب سخن این است که اگر فرض کنیم من شریک قاتلان عثمان باشم، عاملان اصلی طلحه و زبیر هستند.

صاحب سخن پس از ارائه استدلال خود مبنی بر اینکه نقشی در قتل عثمان نداشته است، چنگ زدن طلحه و زبیر به ادعای مشارکت حضرت در قتل و تهمت ناروای آندو به وی را این‌گونه برای مخاطب به تصویر کشیده و مفهوم‌سازی کرده است: «يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ وَ يُجَيِّونَ بِدَعَا قَدْ أُمِيَّتْ» (خطبه/۲۲) می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، و بدعتی را زنده می‌کنند که مدت‌هاست مرده! (دستی، ۱۳۷۹: ۶۷)؛ به اعتقاد برخی از شارحین منظور حضرت از کلمه «أم» سنتها و اخلاق حماقت آمیز دوران جاهلیت و تعصبات نژادی است که توسط اسلام از بین رفت و «بدعت» همان امور و تعصبات غیر منطقی و احکام جاهلی است که برپاکنندگان جنگ جمل به راه انداختند (جعفری، ۱۳۷۶: ۳/۳۱۱). در نگاهی دیگر، امام(ع) «أم» را برای خود یا خلافت استعاره آورده است و منظور از زنده کردن بدعت، فزون طلبی است که بر خلاف سنت پیامبر(ص) و دو خلیفه اول بوده است و مراد از قَدْ أُمِيَّتْ کنار گذاشتن بدعت در زمان خلافت حضرت می‌باشد (بحرانی، ۱۳۷۵: ۱/۳۷۶).

در فرآیند مفهوم‌سازی، درک مقوله‌ای بواسطه مقوله دیگر صورت پذیرفته است؛ بدین شکل که تلاش طلحه و زبیر در متهم نمودن امام به قتل و کوشش در جهت اثبات ادعای پوشالی و دروغین، در مقام مشبه جای می‌گیرد، و کوشش برای دوشیدن شیر از پستان خشکیده مادر، یا کوشش برای زنده کردن رسمی از یادرفته در جایگاه مشبه‌به می‌نشیند. با این نگاه مشبه، عقلی و هر دو مشبه‌به حسی است. نوع تشبیه نیز «جمع» و وجه اشتراک دو طرف، بیهوده‌کاری است. کنش‌گران بیهوده‌کار این نمونه نیز طلحه و زبیر هستند که کنش آن دو به مرحله وقوع پیوسته است.

۲-۷. بیهودگی در وحدت‌بخشی میان کوفیان بی‌رهبر

امام علی(ع) در خطبه‌ای زبان به توبیخ کوفیان می‌گشاید و با ابراز خستگی از سرزنش مکرر آنان، به صراحت بیان می‌دارد که وی دیگر به آنها اطمینان ندارد و پشتوانه خود به حساب نمی‌آورد؛ چرا که آنان یاران شرافت‌مندی نیستند که کسی به سوی آنها دست دراز کند. سپس با بهره‌گیری از استراتژی تشبیه درباره آنها گفته است: «مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَيْبِلٌ ضَلَّ زُعَاهَا فَاكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ» (خطبه/۳۴). به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید (دستی، ۱۳۷۹: ۸۷).

تشبیه به کار رفته در متن، القاگر چنددستگی و تفرقه میان کوفیان است که نمی‌توانند با تعیین مصلحت خود در برابر دشمن قیام کنند. در خصوص این تشبیه گفته شده است: «تشبیه به شتران اشاره به کوتاهی فکر آنها و تعبیر به «ضَلَّ زُعَاهَا» اشاره به عدم اطاعت آنها از پیشوا و امامشان است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۳۲۳/۲) در حقیقت صاحب سخن، آنها را به شترانی شبیه می‌کند که به خاطر نبود ساربان نمی‌توانند برای رسیدن به اهداف والا در مسیر مشخصی حرکت کنند. نکته دیگر اینکه نکره آمدن کلمه «جانِب» دال بر این مطلب است که جمع شدنشان نیز بر اساس برنامه و چارچوب معینی نیست و حتی ممکن است دلیل اجتماع آنها چیز بی‌ارزشی باشد.

به هر روی، تشریح تشبیه مورد بحث چنین است: کوفیان رهبری کسی را بر خود نمی‌پذیرند، در این وضعیت چونان شتران بی‌ساربانی را می‌مانند که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری شوند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند؛ لذا کسی که تلاش کند تا آنان را در یکجا جمع کند و بینشان وحدت بخشد، کاری بیهوده کرده است؛ چراکه هیچگاه به نتیجه نخواهد رسید. بر این اساس، صاحب سخن با کاربست استراتژی تشبیه، به صورت مستقیم کوفیان را به شتر و به صورت غیر مستقیم خود را به ساربان مانند ساخته است و از رهگذر آن، مفهوم عقلی پراکندگی و تفرقه‌گرایی و در همان حال فرمان‌ناپذیری کنشگران این متن یعنی کوفیان را عینیت بخشیده و مفهوم‌سازی کرده است. وجه اشتراک بین دو طرف نیز هیأت پراکندگی و عدم اتحاد است.

۲-۸. بیهودگی در مدارا و اعتماد به افراد سست عنصر

امام علی(ع) با مشاهده بی‌تفاوتی عده‌ای از لشکریانش در برابر جنایات شامیان و عقب نشینی از جنگ با آنان، ضعف و سستی اهل کوفه را مورد نکوهش قرار داده و آورده است: «كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارِي الْبِكَاؤُ الْعَمِدَةَ وَاللِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ هَتَّكَتْ مِنْ آخَرٍ» (خطبه/۶۹) چقدر با شما کوفیان مدارا کنم! چونان مدارا کردن با شتران نوباری که از سنگینی بار، پشتشان زخم شده است، و مانند وصله زدن جامه فرسوده‌ای که هرگاه از جانبی آن را بدوزند، از سوی دیگر پاره می‌گردد (دستی، ۱۳۷۹: ۱۱۹). همچنان که از متن برمی‌آید آغاز سخن با کلمه «کم» آمده است و بیانگر این مطلب است که مدارا کردن با این افراد سابقه طولانی دارد و دیگر نتیجه‌ای در ادامه سازش نیست. نکته دیگر اینکه از آنجایی که مدار و رفتار نرم را درباره چهارپایان و حیوانات بی‌عقل به کار می‌برند، لذا کاربرد این فعل برای کوفیان در این متن، از باب تمسخر

است (بحرانی، ۱۳۷۵: ۴۰۷/۲)؛ زیرا بی‌تعهدی و مسئولیت ناپذیری، آنان را به سطح چهارپایان تنزل داده است.

متن گویای این مسأله است که حضرت برای بیان مفهومی که در سر داشته دو بار از استراتژی تشبیه بهره گرفته است؛ اول کوفیان به شترانی تشبیه شده‌اند که تازه آماده حمل بار گشته و هنوز تحمل این کار و سختی‌های ناشی از آن را ندارند و ساریان باید با آنها مدارا کند تا به وضعیت جدید عادت کنند. دوم آنان را به جامه فرسوده‌ای مانند می‌کند که با دوختن گوشه‌ای از آن، قسمتی دیگر پاره می‌شود؛ توضیح اینکه زمانی که حضرت، عده‌ای از لشکریان را برای جنگ با دشمن آماده می‌ساخت، عده‌ای دیگر با مخالفت از دستورات، از حضور در صحنه نبرد خودداری می‌کردند و هیچگاه وحدت و اتفاق نظر برای ادامه جنگ و شکست دشمن را نداشتند؛ لذا همانگونه که در وصله زدن پیراهن پوسیده فایده‌ای نیست، در تلاش برای وحدت بخشیدن کوفیان و اعتماد کردن به آن سست‌عنصران برای جنگ با دشمن نیز ثمره‌ای نخواهد بود و اساساً اعتماد به آنان کاری بس بیهوده است.

براساس آنچه گفته شد امام(ع) در این نمونه نقش کنشگری را بر عهده دارد که کنش بیهوده وی از مدارای چندین باره او با کوفیان و اعتماد مجددش به آنان آب می‌خورد. بی‌گمان صاحب سخن از ایراد این خبر، دو هدف را قصد نموده است؛ نخست ابراز تاسف و ناراحتی از وقت و زمانی که برای آنان صرف کرده و نتیجه مطلوبی از آن نگرفته، و دیگری توبیخ و سرزنش مخاطبان کوفی.

لازم به توضیح است با وجود امکاناتی که در جنگ صفین در اختیار یاران امام(ع) بود و لشکریان، رهبری همچون علی بن ابی‌طالب(ع) داشتند، در برابر دشمن ضعف و سستی نشان دادند و موجبات شکست خود را فراهم نمودند؛ حضرت با دیدن این صحنه در ادامه همان خطبه و در خطاب به کوفیان آورده است: «اللَّيْلُ وَاللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ» (خطبه/۶۹) به خدا سوگند! دلیل است آن کس که شما یاری‌دهندگان او باشید، کسی که با شما تیراندازی کند گویا تیری بدون پیکان رها ساخته است (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۱۹).

تشریح تعبیر موردنظر چنین است: همچنانکه تیر بدون پیکان کارایی ندارد و سودی در رها کردن آن نیست، اعتماد به جماعت کوفیان سست‌عنصر و روانه ساختن آنان سوی دشمن برای نبرد فایده‌ای ندارد و کاری بسیار بیهوده است. با این تفسیر، اعتماد بیهوده متکلم به آنان و روانه ساختنشان به جنگ با دشمن در جایگاه مشبه، و تیر انداختن بدون پیکان در جایگاه مشبه به قرار گرفته است که با این نگاه، مشبه عقلی و مشبه‌به حسی است و هدف متکلم از بیان خبر ابراز تاسف و توبیخ مخاطبان موردنظر می‌باشد. صاحب سخن، کنشگر متن است و کنش بیهوده وی، اعتماد بی‌جهت به مردم بزدل است.

۲-۹. بیهودگی در پنددهی پندناپذیران

در خطبه ۹۷ نهج‌البلاغه سخن از نکوهش کوفیان از سوی امام(ع) می‌رود؛ آنوقت که پس از جنگ نهروان، کوفیان برای نبرد نهایی با معاویه سستی می‌ورزیدند و وی را وامی‌دارند تا بگوید: ملت‌های جهان صبح می‌کنند در حالی که از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشت هستند، من صبح می‌کنم در حالی که از

ستمگری پیروان خود وحشت دارم! ... شما را به مبارزه با سرکشان ترغیب می‌کنم، چون مردم سباً متفرق شده به جلسات خود بر می‌گردید ...! سپس امام(ع) در مورد آنها می‌گوید: «أَقْوَمُكُمْ عُذْوَةٌ وَ تَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً كَظَهَرِ الْحَيَّةِ عَجَزَ الْمُقْوَمِ وَ أَعْضَلَ الْمُقْوَمِ» صبحگاهان کجی‌های شما را راست می‌کنم، شامگاهان به حالت اول برمی‌گردید، چونان کمان سختی که نه کسی قدرت راست کردن آن را دارد، و نه خودش قابلیت راست شدن را داراست (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

مراد این است که حضرت در ابتدای روز با نصیحت آنها را آماده پیکار با دشمن می‌نمود، ولی بعد از همنشینی با منافقان از حضور در جنگ و رویارویی با دشمن امتناع می‌کردند. گوینده در این سخن انحراف آنها از مکارم اخلاق و عدم پیروی از فرمان امام(ع) و نفوذناپذیری کلام حضرت در وجودشان را به خمیدگی کمان تشبیه می‌کند که هیچ کس توان راست کردن آن را ندارد. یعنی همانگونه که تلاش برای راست کردن قوس کمان کاری بیهوده است و منجر به شکست آن می‌شود، نصیحت کردن شما هم برای ایستادگی در مقابل دشمن کاری بی‌فایده است و نتیجه‌ای جز خستگی و ملالت و اعظ در پی ندارد. محقق در بیان این عبارت آورده است: شما را اندرز دادن، سنگ خارا به ناخن سودن و آهن موریانه خورده را با صیقل زدودن است (شهیدی، ۱۳۷۰: ۳۱۱) که همگی نماد کنش بیهوده است. گفتنی است منظور از «مقوم» در عبارت «عَجَزَ الْمُقْوَمِ» خود حضرت است که به پند و اندرز آنها می‌پردازد (الهاسمی، بی‌تا: ۱۲۷/۷).

به هر روی، تلاش بیهوده صاحب سخن برای به راه درست کشاندن جماعت کوفی و متقاعد نمودن آنان برای جنگ در مقام مشبه، و تلاش بیهوده یک شخص برای راست نمودن کمان سخت در مقام مشبه‌به آمده است. با این نگاه مشبه، امری عقلی و انتزاعی، و مشبه‌به امری حسی و عینی است. وجه اشتراک هر دو طرف بیهوده‌کاری، و کنشگر متن نیز همان صاحب سخن است.

۲-۱۰. بیهودگی در عمل بی‌علم

امام علی(ع) در فراز دوم خطبه ۱۵۴ به تشریح شرایط امامت و رهبری بر مردم می‌پردازد و بر این امر اصرار دارد که یک رهبر باید خردگرا و عاقبت‌نگر باشد و در هر کاری اندیشه‌ورزی نماید؛ چراکه «فَإِنَّ الْعَامِلَ يَغْيِرُ عِلْمَهُ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ»؛ عمل کننده بدون آگاهی چون رونده‌ای است که بیراهه می‌رود؛ پس هرچه شتاب کند از هدفش دورتر می‌شود (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۸۵).

تشریح تشبیه یاد شده چنین است: رهبر و پیشوایی که نسنجیده و بدون شناخت و آگاهی اقدام به کاری می‌کند، بسان شخص رونده نادان و بی‌علمی است که بدون داشتن نقشه راه، قدم در مسیری می‌نهد که با هر گامش، از هدف خویش دور می‌ماند و در نهایت سر از بیراهه درمی‌آورد؛ در پرتو این حقیقت، رهبر بیهوده‌کار، راهبر بیهوده‌کاری نیز خواهد داشت. به بیان دیگر، نادانی و بی‌دانشی رهبر، هم‌زمان هم به خودش زیان می‌رساند و هم زیانش دامن همگان را خواهد گرفت. گفتنی است جامع یا وجه اشتراک بین دو طرف تشبیه، بیهوده‌کاری و سردرگمی است. با توجه به سیاق در همان حال که می‌توان گفت: کنشگر بیهوده‌گرا در این نمونه، مرجع خاصی ندارد و شامل هر رهبری می‌تواند باشد، باید پذیرفت: این نمونه

عهده‌دار میزان دور بودن عمل بیهوده از صاحب سخن است؛ چرا که در مقام شخص آگاه، قصد تبیین موضوع به مخاطب را دارد و این آگاهی، آن بیهوده‌کاری را دفع می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

از پژوهش و بررسی خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه و شناسایی و تحلیل تعابیر دال بر کنش بیهوده‌کاری آن کتاب، می‌توان به این نتیجه دست یافت که در رتبه نخست کوفیان، و در رتبه‌های بعدی معاویه، طلحه و زبیر کنشگران بیهوده‌گرای اصلی متن نهج‌البلاغه هستند که حضرت کوشیده با تصویرسازی هنرمندانه و بهره‌گیری از استراتژی‌های بیانی بویژه «تشبیه»، بیهوده‌کاری و کژفهمی آنان را برای مخاطب ترسیم کند و نسبت به مفهوم سخن و پیغام نهفته در آن اقناعشان نماید. کنش بیهوده افراد یادشده نیز با بن‌مایه سیاسی، ریشه در بحث خلافت و حکومت دارد و عموماً هم در همان فضا بیهوده‌کاری شکل می‌گیرد.

بررسی و تحلیل تعابیر شناسایی شده دال بر بیهوده‌کاری القاگر این نکته است که صاحب سخن در عین اینکه کوشیده به قصد ارشاد و اصلاح امور، مخاطبان بیهوده‌گرا را در فضای بیهوده‌کاری دخالت، و آن فضا را به آنان انتساب دهد، تلاش کرده خود را نیز از بیهوده‌کاری دور نگه دارد؛ زیرا هموست که با پیش‌اندیشی و تدبیر خاص خود، بدون فراهم شدن مقدمات زمامداری، پذیرای حکومت نیست، هموست که می‌داند یاری جستن از سست عنصران منافق برای شکست دشمن، تلاش برای متقاعد کردن کوفیان برای جنگ با شامیان، تلاش برای پنددهی آنان و مدارا نمودن با آنها و... عین بیهوده‌کاری است و از انجام آن امور یا تکرار آن فاصله گرفته است.

وارسی کلام مشتمل بر بیهوده‌کاری، گویای این حقیقت است که صاحب سخن تلاش داشته تا مفهوم عقلی و انتزاعی عمل بیهوده را تصویرسازی و عینیت‌بخشی نماید؛ شاید ریشه این عینیت‌گرایی از سوی متکلم بدین خاطر بوده است که به مخاطب بیهوده‌گرای خود القا نماید که آنان صرفاً توان درک امور حسی و عینی را دارند و از دریافت امور غیر حسی عاجزند. نکته دیگر اینکه سازه‌ها و واژگان سخنان مشتمل بر کار بی‌فایده عمدتاً برآمده از محیط پیرامون است همچون «خار، خرما، آب، تشنگی، کشاورزی، شتر، ساریان، کله، تیر، کمان، جامه پوسیده و...» که البته با عینی‌سازی امور همسویی و همخوانی دارد.

فرجام سخن اینکه امام علی(ع) در فرایند مفهوم بیهوده‌کاری، هنرمندانه عمل کرده است و توانسته با توانش زبانی بالایی که داشته، تجربه تعامل و برخورد خود با بیهوده‌کاران را با سبکی مستحکم برای سایر مخاطبان به اشتراک بگذارد؛ به گونه‌ای که باید گفت: در عین اینکه نوک پیکان سخن، متوجه برخی از اشخاص است، با این حال به صورت غیرمستقیم از دیگران خواسته شده که از تجربه تعامل آن حضرت با این اشخاص بهره گرفته و خود نیز دست به چنین کاری نزنند.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن‌ابی‌الحدید. (۱۳۶۷). **جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه**. ترجمه: محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- ----- (۱۹۸۷). **شرح فتح البلاغه**. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. الطبعة الأولى. بیروت: دارالجلیل.
- ابن‌أثیر. (۱۳۸۵). **الکامل فی التاریخ**. الطبعة الأولى. بیروت - لبنان: دارصادر.
- ابن‌سعد، محمد بن سعد. (۱۴۱۸). **الطبقات الكبرى**. الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن‌هشام. (بی‌تا). **السیرة النبویة**. تعلیق: مصطفی‌السقا، ابراهیم‌الأنباری و عبدالحفیظ شلیب. الطبعة الأولى. بیروت - لبنان: دارالمعرفة.
- انوری، حسن. (۱۳۸۴). **فرهنگ امثال عربی**. تهران: انتشارات سخن.
- انیس، ابراهیم؛ منتصر، عبدالحلیم و الآخرون. (۱۳۷۴). **المعجم الوسیط**. الطبعة الأولى. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم. (۱۳۷۵). **شرح نهج البلاغه**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر بن داود. (۱۴۱۷). **أنساب الأشراف**. تحقیق: سهیل زکار و ریاض الزرکلی. الطبعة الأولى. بیروت: دارالفکر.
- التفتازانی، سعدالدین. (۱۴۱۱). **مختصر المعانی**. الطبعة الأولى. قم: دارالفکر.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک. (۱۹۰۸). **ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب**. قاهره.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۹۲). **دلایل الإعجاز**. الطبعة الثالثة. مصر: مطبعة المدنی.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۶). **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- الخوئی، یعقوب یوسف بن طاهر. (۲۰۰۰). **فرائد الخرائد فی الامثال معجم فی الامثال و الحكم الثریة و الشعری**. تحقیق: عبدالرزاق حسین. دارالنفائس للنشر و التوزیع.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). **ترجمه نهج البلاغه**. قم: چاپخانه بهمن.
- دیکسون کندی، مایک. (۱۳۸۵). **دانشنامه اساطیر یونان و روم**. ترجمه رقیه بهزادی، تهران: انتشارات طهوری.
- الزمخشری، محمود بن عمر. (۱۹۸۷). **المستقصى فی امثال العرب**. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۰). **ترجمه و شرح نهج البلاغه**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صالح، صبحی. (۱۳۷۰). **فرهنگ نهج البلاغه**. ترجمه: مصطفی رحیمی‌نیا. تهران: اسلامی.
- طبری‌آملی، محمد بن جریر. (۱۳۹۴). **تاریخ طبری «تاریخ الرسل و المملوک»**. مترجم: ابوالقاسم پاینده. بی‌جا: اساطیر.
- الطیبی، حسین بن محمد. (۱۹۸۷). **التبیان فی علم المعانی و البدیع و البیان**. الطبعة الأولى. عالم‌الکتب، مکتبة النهضة العربیة.

- العسکری، ابوهلال. (۱۹۸۸). جمرة الامثال. تحقیق: محمدابولفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش. بیروت: دارالجلیل.
- عظیمی، محمد. (۱۳۸۲). فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی. چاپ سوم. نشر قطره.
- عمر، احمد مختار و جماعة من كبار اللغویین. (۱۹۹۸). المعجم العربی الاساسی. تونس: المنظمة العربیة للتربیة و الثقافة و العلوم.
- فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی. (۱۳۶۵). ترجمه و شرح نهج البلاغه. تهران: بی نا.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۹۷۳). فی ظلال نهج البلاغه. الطبعة الأولى. بیروت: دارالعلم للملایین.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۳) پیام امام امیرالمؤمنین (ع). تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- نجفی ایوکی، علی، حسین پور، معصومه و جعفرنژاد، صدیقه. (۱۳۹۴). «گونه‌های نزاهت در نهج البلاغه». پژوهشنامه نهج البلاغه، سال سوم، شماره ۱۲، ۱۰۹-۱۲۸.
- الهاشمی الخوئی، حبیب الله. (بی تا). منهاج الراعة فی شرح نهج البلاغه. تصحیح: السید ابراهیم المیانجی. طهران: مکتبة الإسلامیة.